



تحلیل تطبیقی برنامه‌های درس جغرافیای سیاسی در ایران و دانشگاه‌های برتر جهان: چالش‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی

سهیلا عباس‌پور گماری ✉

استادیار، گروه مطالعات تاریخی محیطی، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)، تهران، ایران.
نویسنده مسئول: s.abbaspoor@samt.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
هدف پژوهش حاضر بررسی ساختار و نقش برنامه درسی سرفصل‌محور رشته جغرافیای سیاسی است که با رویکردی تطبیقی-تحلیلی به واکاوی چگونگی تأثیر آن در شکل‌گیری ذهنیت دانش‌آموختگان می‌پردازد. در این راستا، با بهره‌گیری از تحلیل محتوای کیفی، سرفصل‌های دروس پایه مقطع کارشناسی ارشد رشته جغرافیای سیاست‌در ایران در مقایسه با ده دانشگاه از آمریکا (ویسکانسین و کالیفرنیا)، کانادا (تورنتو، بریتیش کلمبیا)، بریتانیا (آکسفورد، کینگز، کالج مطالعات اقتصادی لندن)، فرانسه (سوربن، موسسه مطالعات سیاسی) و آلمان (گوته، آزاد برلین، مونخ) در سال تحصیلی ۲۰۲۴ بررسی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که آموزش جغرافیای سیاست‌در ایران در سه سطح با الگوهای جهانی فاصله دارد: در سطح معرفت‌شناختی، پارادایم غالب همچنان رئالیسم ژئوپولیتیکی و اثبات‌گرایی کلاسیک است و رویکردهای انتقادی، پسااستعماری و فمینیستی در حاشیه قرار دارند؛ در سطح روش‌شناختی، روش‌های کیفی نوین مانند تحلیل گفتمان، اتنوگرافی سیاسی و کارتوگرافی انتقادی غایب‌اند و در سطح عملکردی، خروجی این نظام آموزشی عمدتاً تکنوکرات امنیتی و استراتژیست دولت‌محور است. در مقابل، دانشگاه‌های دیگر جهان با گنجانیدن مباحث جدید و پیوند نظر با کنشگری مدنی، در صدد تربیت سوزهای هستند که فضا را نه به‌عنوان بستر ثابت قدرت، بلکه به‌عنوان برساخت اجتماعی قابل نقد و تغییر، درک کند.	تاریخ‌ها: دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷
	واژگان کلیدی: آموزش جغرافیای سیاسی پارادایم سرفصل درسی دانش‌آموخته

استناد: عباس‌پور گماری، سهیلا (۱۴۰۴). تحلیل تطبیقی برنامه‌های درس جغرافیای سیاسی در ایران و دانشگاه‌های برتر جهان: چالش‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی. پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ۲۹(۵۷)، ۲۸۴-۲۵۵.
<https://doi.org/10.30487/rwab.2026.2088415.1684>

© ۱۴۰۴ (۲۰۲۶) نویسندگان مقاله، نشریه پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم انسانی (سمت).



University Textbooks, Research & Writing

Vol. 29, Issue 57
Autumn & Winter 2026
Print ISSN: 2676-7503
Online ISSN: 2676-7511



A Comparative Analysis of Political Geography Curricula in Iran and Leading Global Universities: Epistemological and Methodological Challenges

Soheila Abbaspour gomari ✉

Assistant Professor, Department of Historical Environmental Studies, Research Institute for Humanities Research and Development (SAMT), Tehran, Iran. Corresponding author: s.abbaspoor@samt.ac.ir

Article Info

History

Received: Sep. 11, 2025

Accepted: Jan. 07, 2026

Keywords

political
geography
education
paradigm
curriculum
graduate subject
formation

Abstract

The present study aims to examine the structure and role of the syllabus-based curriculum in the field of political geography, employing a comparative-analytical approach to explore how it influences the shaping of graduates' mindsets. A qualitative content analysis compares Master's level syllabi from Iran with institutions in the USA (Wisconsin, California), Canada (Toronto, British Columbia), UK (Oxford, King's College, LSE), France (Sorbonne, Sciences Po), and Germany (Goethe, Freie Berlin, LMU Munich). Findings reveal significant divergences in three dimensions. Epistemologically, Iran predominantly adheres to geopolitical realism and classical positivism, marginalizing critical, post-colonial, and feminist theories. Methodologically, contemporary qualitative approaches like discourse analysis, political ethnography, and critical cartography are absent. Functionally, the Iranian system produces technocratic strategists rather than critical spatial analysts. Conversely, global universities cultivate scholars viewing space as a dynamic, socially constructed entity. They integrate advanced topics such as critical geopolitics, political ecology, and spatial justice, linking theoretical knowledge with civic engagement. This study delineates these paradigmatic differences and proposes actionable recommendations for syllabus revision, aiming to align Iranian Political Geography education with global advancements in critical spatial analysis and transformative understanding of space.

Citation: Abbaspour gomari, S. (2026). A Comparative Analysis of Political Geography Curricula in Iran and Leading Global Universities: Epistemological and Methodological Challenges. *University Textbooks Research and Writing*, 29(57), 255-284.
<https://doi.org/10.30487/rwab.2026.2088415.1684>

© 2026 Authors, University Textbooks Research and Writing.

Publisher: Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT).

مقدمه

آموزش دانشگاهی جغرافیای سیاسی، نقش بنیادینی در تبیین پیچیدگی‌های ژئوپلیتیکی معاصر دارد. این حوزه علمی با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری دقیق، پیوندهای عمیق میان فضای جغرافیایی و مناسبات قدرت را واکاوی کرده و ابزارهای لازم برای درک تحولات سرزمینی، منازعات مرزی و استراتژی‌های کلان دولتی را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. نظام آموزشی دانشگاهی، فراتر از روایت‌های ژورنالیستی، دانشجویان را به روش‌های تحلیل سیستماتیک و تفکر انتقادی مجهز می‌سازد تا بتوانند پدیده‌هایی نظیر امنیت بین‌الملل، همگرایی‌های منطقه‌ای و تغییرات ساختار قدرت جهانی را در بستری علمی تفسیر کنند. پرورش نیروی انسانی متخصص در این رشته، نه تنها ظرفیت‌های کارشناسی برای سیاست‌گذاری خردمندانه را افزایش می‌دهد، بلکه به درک عمیق‌تر از نظم نوین جهانی و پویایی‌های محیطی کمک شایانی می‌کند؛ پدیده‌ای که در دنیای امروز، ضامن بقا و مدیریت هوشمندانه منافع ملی در محیطی متلاطم است.

جغرافیای سیاسی، در پی تحولات علم اجتماعی و دگرگونی‌های پارادایمی در دهه‌های اخیر، به میدانی چندپارادایمی بدل شده که در آن رویکردهای گوناگون نوینی پدید آمده‌است. این تحول پارادایمی، پیامدهای مستقیمی برای آموزش دانشگاهی رشته داشته و برنامه درسی را بستری برای شکل‌گیری گونه خاصی از اندیشه نزد دانش‌آموختگان جغرافیای سیاسی قرار داده‌است و بنا بر انتخاب مفاهیم، روش‌ها و منابع، قصد نظام آموزش عالی مبنی بر تولید چه نوع سوژه‌ای (دانش‌آموخته رشته) را بازتاب می‌دهد. به همین دلیل، تحول در دانش جغرافیای سیاسی‌در تراز جهانی، نخست، بنا بر ضرورت باید در بازنگری برنامه‌های درسی دانشگاهی انعکاس یابد.

نظام‌های آموزش عالی با سرعت‌های متفاوتی به این دگرگونی‌های پارادایمی پاسخ داده‌اند. برخی نظام‌ها با بازنگری پیوسته در سرفصل‌ها، منابع و رویکردهای آموزشی، همگامی نسبی با مرزهای دانش را حفظ کرده‌اند، درحالی‌که برخی دیگر در چارچوب‌های مفهومی و محتوایی پیشین باقی مانده‌اند. این تفاوت در سرعت پاسخگویی، تفاوت معرفت‌شناختی میان آنچه در عرصه علمی جهانی تولید می‌شود و آنچه در کلاس‌های درس تدریس می‌شود، پدید می‌آورد.

بیان مسئله

اهمیت آموزش جغرافیای سیاست‌ها در ساحت نظری و صرفاً به انتقال مجموعه‌ای از اطلاعات ثابت یا نقشه‌خوانی تکنیکال (پینتر و جفری، ۲۰۰۹) خلاصه نمی‌شود. هدف غایی آموزش دانشجویان این رشته، بنابر اهداف مصوب آموزش عالی در ایران (شورای عالی برنامه‌ریزی آموزشی، ۱۳۹۸) تربیت دانشجو به‌عنوان سوژه‌ای است که قدرت درک، تحلیل و تفسیر مناسبات پیچیده میان فضا، قدرت و سیاست را دارد. مارتین جونز نیز در اثر خود (۲۰۰۴) به این مناسبات در جغرافیای سیاسی اشاره کرده‌است. در حقیقت، دانش‌آموخته خروجی یک دانشکده جغرافیای سیاسی، تنها یک فارغ‌التحصیل دارای مدرک نیست، بلکه یک کنش‌گر آکادمیک یا اجرایی است که قرار است از منظر جغرافیایی، مسائل را تحلیل کند. بنابراین، کیفیت برنامه درسی و سرفصل‌های آموزشی و رویکرد پارادایمی حاکم بر آن‌ها، تعیین‌کننده کیفیت ذهنیت دانش‌آموختگان است. همان‌طور که اپل (۲۰۰۴) استدلال می‌کند، برنامه درسی ماهیتی عمیقاً ایدئولوژیک دارد و به‌صورت پنهان و آشکار در بازتولید ارزش‌ها و تولید سوژه‌های مطلوب گفتمان حاکم عمل می‌کند (Apple, 2004:87). اگر برنامه درسی بر مفاهیم پویا و انتقادی استوار باشد، سوژه‌ای تحلیل‌گر و پرسش‌گر تولید می‌شود و اگر بر مفاهیم ایستا و سنت‌زده بنا شود، سوژه در قالب یک کارگزار فاقد خلاقیت محدود می‌ماند.

دانش جغرافیای سیاسی در دهه‌های اخیر در تراز جهانی دچار چرخش‌های بنیادین شده‌است. پارادایم‌های غالب پیشین در این رشته به سمت رویکردهای نوگرویده‌اند و تحت تأثیر چرخش‌های نظری در علوم اجتماعی، از یک دیسیپلین تک‌صدایی و دولت‌محور فاصله گرفته و با بازتعریف بنیادین پرسش‌های خود، به حوزه‌ای چندپارادایمی و پویا تبدیل شده‌است (اگنیو، ۲۰۰۲). در این شرایط نوین، دانش‌آموخته، دیگر به دنبال توجیه قدرت سخت دولت‌ها نیست، بلکه در پی رمزگشایی از ساختارهای پنهان قدرت در فضا، عدالت فضایی، ژئوپولیتیک هوش مصنوعی و اطلاعات و سیاست‌های هویت است. با توجه به قدمت و سابقه آموزش جغرافیای سیاسی در ایران، آموزش آن در ایران نیز قطعاً متأثر از این دگرگونی‌ها بوده‌است، اما بررسی برنامه‌های درسی مصوب نشان می‌دهد که این اثرپذیری نتوانسته است به یک بازطراحی ساختاری و همگامی کامل با جبهه دانش جهانی منجر شود. در واقع، به‌رغم ضرورت گذار به رویکردهای نوین، ساختار رسمی آموزش این رشته در ایران همچنان در برابر چرخش‌های انتقادی مقاومت می‌کند. در نتیجه بروز همین شکاف

عمیق میان دگرگونی‌های پیشرونده جهانی و محتوای رسمی درسی، به نظر می‌رسد که مسئله محوری در آموزش جغرافیای سیاسی ایران، وجود نوعی بحران معرفت‌شناختی ناشی از گرفتاری در ناهم‌زمانی فضایی است؛ به گونه‌ای که مفاهیم کلاسیک قرن بیستم همچنان بدون بازنگری انتقادی به عنوان چارچوب‌های راهبردی معاصر تدریس می‌شوند. این ایستایی پارادایمی، سرفصل‌های دانشگاهی را در خوانش‌های خطی و تقلیل‌گرایانه، از مرز و قلمرو محصور کرده‌است. پیامد چنین استمرار تاریخی آن است که نظام آموزشی به جای تجهیز دانشجو به ابزارهای نقد در عصر کنونی، از درک پیچیدگی‌های جهان معاصر بازمانده و رسالت خود را به بازتولید کارگزاران دولت‌محور فرو کاسته‌است. چنانچه سرفصل‌های آموزشی، روش‌شناسی را به ابزارهای فنی تقلیل‌گرایانه محدود کرده، یا فلسفه جغرافیای سیاسی را به تاریخ روایت‌ها فرو کاهند، در واقع امکان اندیشیدن انتقادی را از سوژه (دانشجو) سلب می‌کنند. این وضعیت بحرانی جدی در کارآمدی رشته ایجاد می‌کند و رشته‌ای که باید پیشران تحلیل مسائل امنیتی، توسعه‌ای و ژئوپولیتیکی کشور باشد، به دلیل کهنگی پارادایمیک، توانایی تولید دانشی به‌روز و کارآمد را از دست می‌دهد.

پژوهش حاضر می‌کوشد وضعیت آموزش دانشگاهی رشته جغرافیای سیاسی در ایران را در سه سطح معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و عملکردی / سوژه‌ای شناسایی و تبیین کند که با توجه به اهداف مشخص شده آموزشی، دروس و سرفصل‌های پایه، ادبیات جغرافیای سیاسی موجود چه سوژه‌ای را در نظام آموزش عالی تولید می‌کند. بنابراین، مسئله پژوهش حاضر صرفاً مقایسه‌ای کیفی میان سرفصل دروس پایه رشته جغرافیای سیاسی در آموزش عالی ایران و دانشگاه‌های خارج نیست؛ بلکه بررسی این واقعیت است که چگونه ساختار کنونی برنامه درسی، مانع از شکل‌گیری سوژه متناسب با الزامات دانش جغرافیای سیاسی معاصر در ایران می‌شود. تفاوت در سرفصل‌های دروس تنها نشانه ظاهری است اما واقعیت پنهان، ایده‌آل مطلوب نظام آموزش عالی در تربیت سوژه دانش‌آموخته جغرافیای سیاسی است که بتواند فراتر از مرزهای کلاسیک بیندیشد و فضا را به مثابه میدانی گفتمانی درک کند. برای برون‌رفت از این وضعیت، بررسی وضعیت موجود آموزش و ارائه الگویی برای گذار از وضعیت کنونی آموزش جغرافیای سیاسی به وضعیت ایده‌آل ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

مطابق این صورت‌بندی از مسئله، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با بررسی سرفصل‌های برخی دروس پایه کنونی رشته جغرافیای سیاسی در ایران و مقایسه آن با دروس و سرفصل‌های معین شده در دیگر دانشگاه‌های دنیا، به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

۱. محتوای برنامه‌های درسی پایه دوره کارشناسی ارشد در ایران، در مقایسه با برنامه و سرفصل‌های دروس پایه دیگر دانشگاه‌های دنیا، بازتاب‌دهنده کدام رویکردهای پارادایمی در آموزش جغرافیای سیاسیست؟
۲. ساختار برنامه‌ریزی درسی در ایران چه تفاوت‌هایی از جنبه معرفت‌شناختی با دیگر دانشگاه‌های دنیا در رشته جغرافیای سیاسی دارد و چگونه بر فرایند تولید سوژه تأثیر می‌گذارد؟
۳. چه تغییراتی در سرفصل‌ها می‌تواند زمینه انتقال به سطح دیگری از آموزش دانشگاهی کارآمد دانش جغرافیای سیاسی را فراهم سازد؟

چارچوب نظری

مدل تحلیل مسئله توماس اسپریگنز چارچوبی مفهومی برای فهم وضعیت کنونی آموزشی رشته جغرافیای سیاسی در ایران فراهم می‌کند. بر اساس این مدل، هر مسئله یا بحرانی فرایندی چهار مرحله را طی می‌کند: نخست توصیف وضعیت موجود، سپس تشخیص بحران یا اختلال در نظم موجود، در ادامه تحلیل علل این بحران و در نهایت ارائه طرحی برای بازسازی یا اصلاح وضعیت یا رسیدن به شرایط ایده‌آل و مطلوب انجام می‌شود (اسپریگنز؛ ۱۴۰۱). این الگو در پژوهش حاضر برای واکاوی وضعیت آموزش جغرافیای سیاسی در نظام آموزش عالی ایران به کار گرفته می‌شود؛ به این معنا که برنامه‌های درسی، منابع آموزشی و جهت‌گیری‌های معرفتی این حوزه به عنوان وضعیت موجود در نظر گرفته می‌شوند و شکاف میان این وضعیت و الگوی مطلوب آموزش، به مثابه نشانه‌ای از بحران در وضعیت آموزشی تفسیر می‌شود.

مسئله آموزش دانشگاهی جغرافیای سیاسی بر اساس این چارچوب در سه سطح قابل تحلیل است: نخست، سطح معرفت‌شناختی که به نوع دانشی اشاره دارد که در آموزش جغرافیای سیاسی تولید و بازتولید می‌شود. در این سطح، فروکاست جغرافیای سیاسی به دانشی راهبردی-امنیتی و دولت‌محور می‌تواند نشانه‌ای از محدود شدن افق نظری این حوزه باشد. دوم، سطح روش‌شناختی که به شیوه‌های تولید دانش در آموزش دانشگاهی مربوط است پس در این سطح، حاشیه‌ای بودن روش‌های انتقادی، میان‌رشته‌ای و مشارکتی می‌تواند مانع شکل‌گیری نگاه چندبعدی به فضا و قدرت شود. سوم، سطح عملکردی یا سوژه‌ای که به پیامدهای آموزشی در شکل‌دهی به نوع خاصی از کنش‌گری علمی و حرفه‌ای اشاره دارد.

در این سطح نیز اگر خروجی آموزش عمدتاً به بازتولید کارگزارانی در خدمات نهادهای رسمی قدرت منجر شود، فاصله آن با الگوی مطلوب سوژه آشکار می‌شود. چارچوب نظری پژوهش حاضر می‌کوشد با مدل چهارمرحله‌ای اسپریگنر، شکاف میان وضعیت موجود آموزش جغرافیای سیاسی در ایران و الگوی مطلوب آن در ادبیات جهانی را تبیین کند.

مایکل اپل در تحلیل انتقادی نظام‌های آموزشی قائل به این است که برنامه درسی سازوکاری عمیقاً سیاسی و ایدئولوژیک است. مایکل اپل در آثار برجسته خود، از جمله «ایدئولوژی و برنامه درسی» (۲۰۰۴) و «دانش رسمی» (۲۰۱۴) استدلال می‌کند که نهادهای آموزشی و سرفصل‌های مصوب آن‌ها، ابزارهایی برای حفظ هژمونی و بازتولید روابط قدرت در جامعه هستند. از منظر وی، برنامه درسی پاسخی به این پرسش است که دانش چه کسی ارزش آموختن دارد؟؛ بنابراین، انتخاب و چینش سرفصل‌ها همواره فرایندی گزینشی است که در آن، گفتمان مسلط، دانش رسمی را تعیین و تثبیت می‌کند. اپل معتقد است که دولت‌ها و نهادهای قدرت از طریق برنامه درسی رسمی، تعیین می‌کنند چه رویکردی علمی، معتبر و مشروع است و چه رویکردهایی حاشیه‌ای یا نامعتبرند. نظام آموزشی هنجارها، ارزش‌ها و جهان‌بینی خاصی را به دانشجو القا می‌کند. اپل تأکید می‌کند که مدرسه/دانشگاه، کارخانه‌ای برای تولید افراد نیست، بلکه نهادی برای «تولید سوژه‌ها» با هویت‌ها و جهت‌گیری‌های فکری مشخص است. از نگاه اپل، اگر برنامه درسی ایستا باشد و خود را با چرخش‌های پارادایمی نو تطبیق ندهد، به ابزاری برای بازتولید وضع موجود تبدیل می‌شود. با کاربست رویکرد انتقادی اپل، می‌توان سرفصل‌های کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی را به عنوان یک شیوه انتقال دانش بازخوانی کرد. تفاوت سرفصل‌های دانشگاه‌های ایران با دانشگاه‌های دیگر جهان، صرفاً یک تفاوت فنی یا آموزشی نیست؛ بلکه نشان‌دهنده دو سیاست‌گذاری متفاوت در انتخاب دانش رسمی و دو هدف‌گذاری متمایز در تولید سوژه است.

پیشینه پژوهش

نخست مهم‌ترین دیدگاه‌ها و رویکردهای برخی اساتید مطرح جغرافیای سیاسی در حوزه آموزش جغرافیای سیاسی محتوای آن مرور می‌شود و سپس به ایران پرداخته می‌شود. جغرافی‌دانان بریتانیایی مانند مگوران، استاد دانشگاه دورام و ماسون، استاد دانشگاه نیوکاسل (۲۰۲۰) در مقاله خود به بررسی چگونگی آموزش جغرافیای سیاسی در دوران

بحران‌های جهانی از جمله بحران مهاجرت، برگزیت و تغییرات اقلیمی پرداخته‌اند و نشان می‌دهند که چگونه محتوای دروس جغرافیای سیاسی در دانشگاه باید فراتر از تحلیل قدرت دولت‌ها برود و به پرسش از چگونه زیستن با دیگران پردازد. آنان با استفاده از مطالعات موردی در کلاس‌های خود، مفهوم همدلی آموزشی را معرفی می‌کنند تا دانشجویان بتوانند با دیدی انتقادی، تفاوت‌های فرهنگی و ملی را درک کنند. مقاله در تحلیل نهایی پیشنهاد می‌کند که آموزش جغرافیای سیاسی باید از رویکرد سنتی مبتنی بر نقشه‌برداری و مرزهای رسمی فاصله بگیرد و به سمت خلق شهروندان جهانی برود که بتوانند پیوند میان مکان، سیاست و اخلاق را درک کنند.

هاموند (۲۰۱۹)، استاد دانشگاه جورج واشنگتن، بر اساس تجربه تدریس خود در ایالات متحده، استدلال می‌کند که جغرافیای سیاسی نباید صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از نظریات درباره دولت‌ها و مناطق تدریس شود، بلکه باید تبدیل به عرصه‌ای برای تفکر انتقادی درباره نحوه تولید دانش سیاسی شود. او با استناد به سنت ژئوپولیتیک انتقادی، نشان می‌دهد که چطور می‌توان دانشجویان را به تحلیل گفتمان‌های رسانه‌ای، سیاست‌های خارجی و سیاست روایت‌های جغرافیایی ترغیب کرد و در تحلیل نهایی خود تأکید می‌کند که به کارگیری پروژه‌های مبتنی بر پژوهش تجربی و تحلیل زبان سیاسی در کلاس، سطح آگاهی فضایی و اخلاقی دانشجویان را بالا می‌برد.

بن‌ول و هاپکینز (۲۰۱۹) اساتید دانشگاه نیو کاسل و گلاسکو، شیوه‌های گوناگونی از پداگوژی انتقادی را در آموزش جغرافیای سیاسی بررسی می‌کنند. آنان با الهام از نظریه‌های پائولو فریره، تمرکز خود را بر آموزش به عنوان فرایند آگاهی‌بخشی می‌گذارند. مقاله آنها نشان می‌دهد که چگونه بحث‌های کلاسی، یادگیری مبتنی بر پروژه و مطالعات محلی می‌تواند به درک بهتر روابط قدرت، جنسیت و هویت‌های ملی در فضاهای سیاسی کمک کند. نویسندگان تأکید می‌کنند که تربیت نسل جدید جغرافی دانان سیاسی، نیازمند فضایی است که در آن دانشجو نقش فعال در تولید معنا داشته باشد.

فلینت (۲۰۲۱) استاد دانشگاه یوتا، به بررسی تنش میان آموزش ملی‌گرایی و شهروندی جهانی در کلاس‌های ژئوپولیتیک می‌پردازد. او بر اساس تجربه تدریس خود در آمریکا توضیح می‌دهد که چگونه مباحث مربوط به قدرت دولت، رقابت‌های جغرافیایی و سیاست امنیتی می‌توانند هم‌زمان حس انتقاد از سیاست خارجی و درک جهانی از عدالت فضایی را در دانشجویان تقویت کنند. فلینت پیشنهاد می‌دهد که آموزش ژئوپولیتیک باید

با هدف پرورش سواد مکانی-سیاسی طراحی شود، نه این که صرفاً به بازگو کردن نظریه‌های مکیندر یا راتزل پردازد.

گراهام کرنز (۲۰۱۸) استاد کالج دوبلین، با نگاهی تاریخی و تحلیلی، روند دگرگونی آموزش جغرافیای سیاسیدر دانشگاه‌ها از دهه ۱۹۷۰ تا امروز را بررسی می‌کند و می‌گوید که چگونه از دوران سلطه نگرش دولت‌محور و جغرافیای نظامی، به‌سوی رویکردهای انتقادی‌تر و مرتبط با شهروندی و جهانی‌شدن حرکت کرده‌ایم. کرنز با تحلیل برنامه‌های درسی چندین دانشگاه اروپایی، کاستی‌های موجود در پیوند میان نظریه و مهارت‌های میدانی را شناسایی می‌کند. او جهت‌گیری‌های آینده آموزش جغرافیای سیاسی را در سه محور می‌بیند: تمرکز بر عدالت فضایی، پایداری و چندصدایی فرهنگی در آموزش. تحلیل او بازتاب‌دهنده ضرورت بازنگری در هویت رشته در دانشگاه‌هاست؛ این که جغرافیای سیاسی‌نه فقط ابزار تحلیل قدرت، بلکه بستری برای تربیت سواد سیاسی و اخلاقی دانشجویان است.

مرور ادبیات پژوهش در ایران نشان می‌دهد که مطالعات این حوزه غالباً رویکردی تاریخ‌نگارانه یا آسیب‌شناسانه عمومی داشته و کمتر به ماهیت محتوایی سرفصل‌ها ورود کرده‌اند. پژوهش‌هایی نظیر مطالعه حافظ‌نیا (۱۳۸۹) با موضوع «سیر تحول جغرافیای سیاسیو ژئوپولیتیک در ایران» و بررسی‌های مشابه (کاویانی‌راد، ۱۳۹۰)، اگرچه گام‌های بنیادین و ارزشمندی در تبیین نهادینگی این رشته در ایران محسوب می‌شوند، اما بیشتر ماهیتی توصیفی-تاریخی داشته و فاقد نگاه پداگوژی انتقادی به محتوای متون آموزشی هستند. مطالعاتی مانند پژوهش افراخته و همکاران (۱۳۹۵) با تمرکز بر «آسیب‌شناسی کیفیت آموزش جغرافیا در آموزش عالی ایران»، هرچند چالش‌های ساختاری آموزش این علم را به‌خوبی کالبدشکافی کرده‌اند، اما به دلیل نگاه عام به کل مجموعه علوم جغرافیایی، به تحلیل اختصاصی و گفتمانی سرفصل‌های تخصصی جغرافیای سیاسیپرداخته‌اند.

بنابراین خلاء پژوهشی عمیق در زمینه تحلیل انتقادی برنامه‌ریزی درسی و سرفصل‌های مصوب جغرافیای سیاسی در ایران دیده می‌شود. علی‌رغم بازنگری‌های صورت گرفته توسط نهادهای متولی امر مانند کارگروه‌های تخصصی در شورای تحول و ارتقای علوم انسانی طی دهه نود، شواهد نشان می‌دهد که این تغییرات کمتر پذیرای مفاهیم نوین، انتقادی و رویکردهای دیگر روز بوده‌اند. در واقع، خلا پژوهشی که با

رویکردی گفتمانی نشان دهد سرفصل‌های موجود تا چه حد به مفاهیم مدرن در جغرافیای سیاسی توجه بوده و تمایل به بازتولید سوژه دانش آموخته پیشین و کارگزاران دولت دارند، کاملاً بارز است. از این رو، پژوهش حاضر تلاش می‌کند با تمرکز اختصاصی بر پدագوژی جغرافیای سیاسی و تحلیل سرفصل‌های مصوب به این خلاء بپردازد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی کیفی و بکارگیری روش تطبیقی-تحلیلی، به بررسی و ارزیابی دروس پایه و سرفصل‌های مصوب مقطع کارشناسی ارشد در رشته جغرافیای سیاسی می‌پردازد. جامعه آماری پژوهش به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده است که متشکل از ۱۰ دانشگاه با پراکندگی جغرافیایی از آمریکای شمالی و اروپا است و انتخاب آنها بر این منطق استوار است که این حوزه‌های آکادمیک، خاستگاه اصلی چرخش‌های معرفت‌شناختی و تحولات پارادایمی در جغرافیای سیاسی معاصر است. معیار گزینش دروس نیز، نقش محوری و ساختاری آنها در شکل‌دهی به بنیان‌های نظری، روش‌شناختی و مهارت‌های تحلیلی دانشجویان در مقطع تحصیلات تکمیلی بوده است.

واحد تحلیل در این پژوهش، سرفصل دروس پایه مصوب در برنامه‌های آموزشی کارشناسی ارشد است. انتخاب درس از هر دانشگاه بر اساس سه معیار انجام شد: نخست، اجباری بودن درس در برنامه مقطع ارشد (Core/Required Courses و دوم، تناظر موضوعی با دروس پایه مصوب ایران که عبارتند از: فلسفه و حکمت جغرافیای فلسفه، اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک، روش‌شناسی تحقیق، نظریه‌های جغرافیای سیاسی، تحلیل فضایی سیاست‌های عمومی با استفاده از GIS، روش و فنون تصمیم‌گیری. در مواردی که دانشگاه خارجی درس معادل مستقیمی نداشت، نزدیک‌ترین درس از نظر کارکرد ساختاری در برنامه انتخاب شد. سوم، متون و محتوای دروس پایه با توجه به حجم آنها در ساختار درسی، شاخص معتبری برای ردیابی دگرگونی‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در هر دیسپلین علمی محسوب می‌شوند. به منظور تضمین اعتبار تحلیلی و پرهیز از سوگیری، از راهبرد کنترل پارادایمی بهره‌گیری شده است؛ بدین معنا که

برنامه‌های درسی دانشگاه‌هایی با سنت‌ها و رویکردهای فکری متفاوت، به صورت هم‌زمان و تقاطعی بررسی شده‌اند.

داده‌های پژوهش با استفاده از تکنیک تحلیل محتوای کیفی و از طریق استخراج سرفصل‌های رسمی منتشرشده برای سال تحصیلی ۲۰۲۴ دانشگاه‌های مورد بررسی، گردآوری شده‌اند. فرایند تحلیل در سه سطح نظام‌یافته انجام شد: سطح نخست، بررسی انطباق منطقی میان عنوان درس و محتوای تفصیلی سرفصل؛ سطح دوم، ارزیابی میزان تناسب منابع و ادبیات پیشنهادی با اهداف آموزشی تعریف‌شده و سطح سوم، سنجش میزان انعکاس پویایی‌ها، نیازهای دانشی روزآمد و تحولات ژئوپولیتیک معاصر در بطن سرفصل‌ها. در نهایت، داده‌های مستخرج از برنامه‌های درسی دانشگاه‌های پیشرو جهان با برنامه مصوب در دانشگاه‌های ایران به صورت تطبیقی بررسی شدند تا تفاوت‌های معرفتی و ساختاری آشکار شود. مستندات مربوط به دانشگاه‌های خارجی مستقیماً از درگاه‌های رسمی این نهادها استخراج شده و داده‌های مربوط به ایران، مبتنی بر آخرین برنامه مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (بازنگری سال ۱۳۹۸) است. در این راستا، توجه به یک تفاوت ساختاری در سطح تحلیل ضروری است: نظام برنامه‌ریزی درسی در ایران از الگویی کاملاً متمرکز تبعیت می‌کند که در آن سرفصل‌ها برای تمامی دانشگاه‌های کشور یکسان و مشترک است، درحالی‌که دانشگاه‌های مورد مطالعه در اروپا و آمریکای شمالی از استقلال آکادمیک برخوردارند و هر یک متناسب با مکتب فکری و اهداف دپارتمان خود، برنامه‌های درسی متمایزی را طراحی و اجرا می‌کنند.

یافته‌های پژوهش

الف) تحلیل محتوای سرفصل‌های آموزشی دروس پایه دوره کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی ایران

جدول (۱) به بررسی و تحلیل محتوای سرفصل‌های دروس پایه مقطع کارشناسی ارشد رشته جغرافیای سیاسی در ایران می‌پردازد. این جدول وضعیت موجود و رویکردهای حاکم بر نظام آموزشی داخل کشور را به عنوان معیار اصلی برای مقایسه با سایر الگوهای جهانی ترسیم می‌کند.

جدول ۱ تحلیل محتوایی دروس پایه ایران

نام درس	سرفصل‌های کلیدی	رویکرد کنونی و غالب	تحلیل محتوایی سرفصل در ارتباط با دانشجو
فلسفه و سیر اندیشه در جغرافیای سیاسی	مکاتب کلاسیک، نظریات قرن ۲۰، تکامل مفاهیم از راتزل تا دوره معاصر	تاریخی - توصیفی	غلبه تاریخ‌نگاری اندیشه بر تحلیل‌های فلسفی نوین و معاصر
تاریخ تحولات، اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک	نظریه‌های قلب زمین، قدرت دریایی، قدرت هوایی، نظم‌های جهانی	رنالیسم کلاسیک	توقف در نظریات نیمه اول قرن بیست و عدم پوشش ژئوپولیتیک انتقادی
نظریه‌های جغرافیای سیاسی	مرور نظریات ابن خلدون، راتزل، هارتشورن، گاتمن، کوهن، تیلور، حافظ‌نیا و ... تا شبکه‌های شهری	نظریه پرداز محور	تمرکز بالا بر نظریات کلاسیک و ساختاری و خلأ نظریه پردازی‌های جدید (مانند ژئوپولیتیک فمینیستی یا انتقادی)
روش تحقیق در جغرافیای سیاسی	روش‌های کمی، فرآیند تحقیق، ابزارهای گردآوری داده (پرسشنامه و فیش)	اثبات گرایی	ضعف در آموزش روش‌های کیفی نوین مانند تحلیل گفتمان و اتنوگرافی
سامانه اطلاعات جغرافیایی	اصول کار با نرم افزار، تولید نقشه، لایه بندی داده‌ها، تحلیل‌های مکانی استاندارد	پوزیتیویسم تکنیکال و ابزار محور	غفلت از کار توگرافی انتقادی: نقشه به عنوان بازنمایی خشن و غیرسیاسی، عدم پیوند میان ژئوداده‌ها و تحلیل مناسبات قدرت، غیبت تحلیل‌های نابرابری فضایی، نظارت دیجیتال و مرزهای شبکه‌ای، بازتولید تکسین نرم افزار به جای تحلیل گر سیاسی فضا.
روش‌ها و فنون تصمیم‌گیری	فنون تصمیم‌گیری جبرانی و غیر جبرانی (TOPSIS, AHP, SWOT)، منطق فازی و کاربردهای مدیریتی	مدل سازی ریاضی و عملیاتی	استفاده از مدل‌های عمومی تصمیم‌گیری مهندسی / مدیریتی بدون بومی سازی مفهومی برای ماهیت سیال و پیچیده پدیده‌های سیاسی - فضایی.

بررسی داده‌های مستخرج از آخرین برنامه درسی مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (بازنگری ۱۳۹۸) و تحلیل محتوای کیفی سرفصل‌های دروس پایه جغرافیای سیاسی ویژگی‌های معرفت‌شناختی خاصی را آشکار می‌سازد که در ادامه هر درس به تفکیک بررسی می‌شود:

۱. درس فلسفه و حکمت جغرافیای سیاسی به‌عنوان سنگ بنای معرفتی این رشته در مقطع کارشناسی ارشد، با چالش بنیادی تقلیل‌گرایی مواجه است. نخستین کاستی، غلبه رویکرد تاریخی-توصیفی به‌جای تبیین‌های معرفت‌شناختی و وجودشناختی است. در سرفصل‌های مصوب، مرز میان فلسفه جغرافیای سیاسی و تاریخ اندیشه‌ها مخدوش شده است، به‌طوری که درس عملاً به مرور توصیفی از آراء متفکران کلاسیک جغرافیا تبدیل شده، بدون آنکه مبانی زیرساختی این اندیشه‌ها، پارادایم‌های حاکم بر آن‌ها و نحوه بازتولید روابط قدرت از طریق دانش فضایی و اکاوی فلسفی شود. این سرفصل دچار پراکندگی پارادایمیک است. نادیده گرفتن نظریات پست‌ساختارگرا، پسااستعماری و فمینیستی که امروزه هسته اصلی فلسفه جغرافیای سیاسی‌جهانی را تشکیل می‌دهند، سبب شده تا محتوای این درس در ایران کماکان در دوقطبی‌های متصلب سنتی مانند جبر جغرافیایی در برابر اراده‌گرایی محبوس بماند. بدون عبور از این پارادایم سنتی، درس فلسفه نمی‌تواند تفکر انتقادی را در دانشجویان بارور سازد و فرآیند آموزش را به یک بازتولید مکانیکی از گزاره‌های دست‌دوم تاریخی تقلیل خواهد داد.

۲. درس روش‌شناسی تحقیق در جغرافیای سیاسی بیش از آنکه یک درس تخصصی و بومی‌سازی‌شده باشد، به یک واحد آموزشی عمومی و کلی در علوم اجتماعی تبدیل شده است. نقص ساختاری این سرفصل، فقدان ارجاع عملی و معنادار به پیوند میان روش‌شناسی و هستی‌شناسی سیاسی فضا است. روش تحقیق در این گرایش نباید صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از فنون عمومی جمع‌آوری داده تدریس شود، بلکه باید بازتابی مستقیم از نحوه درک ما از مفاهیم قدرت، قلمرو و مرز باشد؛ غفلتی که سبب شده، روش‌های تحقیق در پایان‌نامه‌های این رشته، عمدتاً خصلتی غیرفضایی و مجرد داشته‌باند. این رویکرد فنی و ابزارمحور، در منابع معرفی‌شده نیز بازتاب یافته است؛ جایی که متون درسی عمدتاً کتب روش تحقیق عمومی جغرافیا یا علوم اجتماعی بوده و فاقد تمرکز بر روش‌های کیفی و انتقادی ویژه این رشته هستند. در حالی که ادبیات معاصر جهانی به سمت روش‌های ترکیبی، تفسیرگرا و انتقادی حرکت کرده است، برنامه درسی ایران کماکان بر الگوهای اثبات‌گرایانه کلاسیک و تحلیل‌های آماری محض تمرکز دارد.

۳. درس تاریخ تحولات، اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک به عنوان کانون هویتی رشته، با چالش ساختاری غلبه بلامنازع رویکرد رئالیسم ساختارگرا و دولت محوری مطلق مواجهه است. در سرفصل های مصوب، ژئوپولیتیک همچنان یک علم عینی و واجد قوانین طبیعی و ثابت، معرفی می شود که کارکردی جز ارزیابی پتانسیل های مادی و جغرافیایی برای گسترش قدرت ملی دولت ها ندارد. این نگاه ذات انگارانه و صلب به فضا، مجرای هر گونه پرسشگری انتقادی درباره نحوه ساخت این قوانین توسط گفتمان های هژمونیک را مسدود ساخته و مانع از ورود مفاهیم نوین ژئوپولیتیک انتقادی به ذهن دانشجویان می شود. بیشتر سرفصل های آن به بازخوانی بدون نقد مدل های ژئواستراتژیک کلاسیک قرن نوزدهم و بیستم (مانند نظریات مکیندر، ماهان و اسپایکمن) اختصاص دارد. در شرایطی که این نظریه ها باید صرفاً به عنوان بخشی از تاریخچه اندیشه ژئوپولیتیک تدریس شوند، در برنامه ایران به عنوان الگوهای کاربردی برای تحلیل جهان معاصر ارائه می شوند. این مسئله دانشجویان را از درک واقعیت های نوین از جمله ژئوپولیتیک دیجیتال، شبکه های الگوریتمی قدرت و ژئوپولیتیک زیست محیطی محروم می کند.

۴. درس نظریه های جغرافیای سیاسی بنا بر سرفصل های مورد بررسی آن، نشان می دهد که رهیافت غالب در این مقوله، بر پایه رئالیسم ژئوپولیتیکی و اثبات گرایی کلاسیک استوار مانده است. تحلیل این سرفصل ها گویای آن است که آموزش نظریه ها در این چارچوب بیشتر ماهیتی تاریخی-توصیفی دارد و حول بازخوانی آرای متفکران کلاسیک و مفاهیم دولت محور سامان یافته است. در این الگوی آموزشی، نظریه نه ابزار معرفت شناختی برای نقد ساختارهای قدرت، بلکه بیشتر به مثابه یک کلان روایت تقلیل گرایانه برای توصیف رقابت های فضایی و سرزمینی تدریس می شود که این نشان دهنده بازتولید گفتمان های سنتی در فضای آکادمیک و فقدان پویایی لازم برای مواجهه با تحولات پیچیده سیاسی-فضایی در دوران معاصر است. از سوی دیگر، آسیب شناسی این سرفصل از منظر فلسفه مقیاس، نشان دهنده نوعی ضعف تحلیلی در اتصال نظریه های کلان به واقعیت های خرد جامعه است. در حالی که لبه دانش جهانی در این رشته به سمت ژئوپولیتیک امر روزمره و... حرکت کرده است، سرفصل موجود همچنان در بند تحلیل های کلان نگر و رقابت های هژمونیک جهانی محبوس مانده است. فقدان نظریه های ناظر بر مقیاس خرد شهری، سیاست های هویتی محلی و چالش های فضایی شهروندان، باعث قطع ارتباط معنادار میان تئوری های دانشگاهی و تجربه زیسته جامعه می شود.

۵. درس تحلیل فضایی سیستم های عمومی با استفاده از GIS معمولاً با یک تلقی ابزار محور و تا حدی خنثی ارائه می شود. یعنی به مثابه مجموعه ای از مهارت های فنی برای تولید

نقشه، مدیریت لایه‌ها و انجام تحلیل‌های مکانی استاندارد (مانند همپوشانی، بافر، شبکه و ...). مسئله اینجاست که وقتی GIS بدون پیوند مفهومی با پرسش‌های جغرافیای سیاسی (قدرت، قلمرو، مرز، امنیت، نابرابری فضایی و سیاست‌گذاری) تدریس شود که در بهترین حالت کارشناس نرم‌افزار به جای تحلیل‌گر سیاسی فضا آموزش می‌دهد. در چنین وضعی، داده‌ها و نقشه‌ها به جای آن که به ابزار استدلال تبدیل شوند، به خروجی‌های نمایشی و گزارش‌پسند فرو کاسته می‌شوند و دانشجو به جای فهم چرایی اندازه‌گیری، صرفاً یاد می‌گیرد چطور آن را محاسبه کند. از منظر تطبیقی نیز در دانشگاه‌های دنیا، GIS و تحلیل مکانی در جغرافیای سیاسی معمولاً در دل رویکردهای انتقادی و داده‌محور مسئله‌گشا بازتعریف می‌شود؛ مثل کارتوگرافی انتقادی، GIS انتقادی، تحلیل ریسک و آسیب‌پذیری فضایی، پایش نابرابری و عدالت فضایی، تحلیل مرزها و جریان‌ها و حتی پیوند با داده‌های نو (شبکه‌های اجتماعی، سنجش‌ازدور، داده‌های مکانی بزرگ). در این چارچوب، نقشه یک ابزار بازنمایی بی‌طرف نیست. نقشه یک گزاره سیاسی است که می‌تواند نظم فضایی را طبیعی‌سازی کند یا برعکس، آن را افشا کند. بنابراین، شکاف اصلی درس GIS در ایران نه کمبود تکنیک، بلکه کمبود چارچوب انتقادی و مسئله‌محور است. لازم است GIS به صورت مستقیم با قدرت تحلیل دانش‌آموخته پیوند یابد تا سوژه‌ای که بتواند با داده و نقشه، قدرت را تحلیل کند و هم در سیاست‌گذاری عمومی، امنیتی، شهری استدلال‌ورزی کند، نه اینکه صرفاً نقشه‌سازی کند.

۶. درس روش‌ها و فنون تصمیم‌گیری یکی از واحدهای مهم در برنامه کارشناسی ارشد جغرافیای سیاست است. زیرا می‌تواند پل ارتباطی میان نظریه‌های فضایی، تحلیل سیاست عمومی و ابزارهای تصمیم‌گیری چندمعیاره باشد. با این حال، بررسی دقیق سرفصل‌ها و منابع نشان می‌دهد که این درس علی‌رغم برخورداری از ظرفیت‌های بسیار، ساختاری نامتوازن و تا حدی غیرهمگن دارد که مانع از تحقق کامل اهداف آموزشی آن می‌شود. نخستین بخش سرفصل با موضوع فلسفه تصمیم‌گیری آغاز می‌شود که می‌تواند زیربنای نظری درس را شکل دهد. درس بدون یک پیوستار نظری روشن، به سرعت وارد مباحث تصمیم‌گیری در جغرافیای سیاسی می‌شود. فقدان انسجام میان این سه بخش ابتدایی، موجب می‌شود که دانشجو در ابتدای درس با یک چارچوب نظری منسجم مواجه نشود و فاقد بنیان معرفتی کافی باشد.

بخش اصلی سرفصل به فنون تصمیم‌گیری بر اساس ماتریس تصمیم و روش‌های شناخته‌شده از جمله SAW، TOPSIS، SWOT اختصاص دارد و این بخش از سرفصل دقیق‌تر و استانداردتر است و با سنت روش‌شناختی رایج در جغرافیا، برنامه‌ریزی شهری و مطالعات مکانی هم‌خوانی دارد. با این حال، مشکلی اساسی در ساختار این قسمت دیده می‌شود این است

که درس بدون ارائه مدل نظری و منطق روش شناختی، مستقیماً وارد تکنیک‌ها می‌شود. به بیان دیگر، ابزارها ارائه شده‌اند، اما دستگاه نظری و چرایی انتخاب آنها غایب است. این امر باعث می‌شود درس بیشتر به یک دوره تکنیک‌محور شباهت پیدا کند تا یک درس تحلیلی و سیاست‌محور که بتواند ارتباط روش‌ها با مسائل واقعی جغرافیای سیاسی را روشن کند.

بخش مربوط به فنون تصمیم‌گیری تلفیقی مانند LinMap و فنون سلسله‌مراتبی (AHP) و (ANP) و منطق فازی نیز از نظر محتوایی مهم هستند. اما ارائه آن‌ها در سرفصل بسیار فشرده و بدون توضیح درباره تفاوت‌ها، فلسفه وجودی، مزایا و محدودیت‌های هر روش است. این نقص سبب می‌شود داوران دانشجو درباره انتخاب روش مناسب در مسائل جغرافیای سیاسی فاقد مبنای تحلیلی لازم باشد. موضوعاتی همچون نظریه مجموعه‌های فازی و کاربردهای مدیریتی و برنامه‌ریزی در بخش پایانی سرفصل مطرح شده‌اند. این بخش بالقوه می‌تواند پیوند میان روش‌ها و کاربردهای عملی را برقرار سازد، اما طرح آن‌ها به شکل کلی و بدون ذکر حوزه‌های کاربردی مشخص مانند تحلیل ریسک سیاسی، ارزیابی سناریوهای ژئوپولیتیک، تصمیم‌گیری در نظام حکمرانی سرزمینی، یا تحلیل چندمعیاره سیاست‌های امنیتی باعث شده این بخش صرفاً جنبه تزئینی پیدا کند. سرفصل باید نمونه‌های مشخصی از کاربرد روش‌ها در جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک و سیاست‌گذاری مکانی ارائه دهد، اما این بخش به صورت فهرست‌وار و بدون محتوای هدایت‌کننده باقی مانده است.

ب) بررسی دروس پایه و سرفصل‌های آن در مقطع کارشناسی ارشد رشته جغرافیای سیاسی در دانشگاه‌های خارجی

امریکا: دانشگاه کالیفرنیا (ایالات متحده) دو درس پایه ارائه می‌دهد که عبارتند از درس جغرافیای سیاسی انتقادی که در ۱۰ هفته به مباحث تولید فضا (لوفور)، نظریه‌های قدرت (فوکو)، جغرافیای جنسیتی (باتلر) و تحلیل گفتمان می‌پردازد. هفته‌های ۱۰-۹ به کارگاه تحلیل فضای عمومی لس‌آنجلس و ارائه پروژه اختصاص دارد. درس دیگر ژئوپولیتیک منابع است که شامل سرفصل‌های هفتگی نظریه‌های منابع استراتژیک، نفت خلیج فارس، آب رود نیل، فلزات کمیاب کنگو و تحلیل بحران زنجیره تأمین گندم اوکراین است.^۱ دانشگاه ویسکانسین مدیسن ایالات متحده سه درس پایه معرفی کرده است که عبارتند از: درس ژئوپولیتیک که طی شش هفته با محوریت سرفصل‌های نظریه‌های کلاسیک (مکیندر)، چرخش انتقادی، منابع

1. UCLA Geography, Syllabus 2024, pp. 3-5.

طبیعی و جنگ‌ها، مهاجرت و مرزها، ژئوپولیتیک داده‌ها و تحلیل رسانه بر گزار می‌شود. درس دیگر اکولوژی سیاسی است که سرفصل‌های آن نظریه‌های اکولوژی، نفت نیجریه، مناقشات آب دریاچه‌های بزرگ، جنگل‌زدایی آمازون و عدالت زیست‌محیطی هستند. درس سوم نیز فضا و قدرت است که سرفصل‌های آن عبارتند از: تولید فضا (لوفور)، سرمایه‌داری شهری (هاروی)، فمینیسم فضایی و مقاومت‌های محلی^۱.

جدول ۲، تحلیل محتوایی سرفصل‌های آموزشی دروس در دانشگاه‌های منتخب و پیشرو ایالات متحده آمریکا را واکاوی کرده‌است. این بخش نشان می‌دهد که چگونه رویکردهای نوین و انتقادی در خاستگاه اصلی تحولات پارادایمی جغرافیای سیاسی، در قالب برنامه‌های درسی به دانشجویان ارائه می‌شود.

جدول ۲ تحلیل محتوایی سرفصل‌های آموزشی دروس دانشگاه‌های آمریکا

دانشگاه	دروس پایه	سرفصل‌های کلیدی	شاخص رویکردی-نظری	مقایسه با ایران
کالیفرنیا	جغرافیای سیاسی انتقادی	تولید فضا، نظریه‌های قدرت، جغرافیای جنسیتی، تحلیل گفتمان و کارگاه فضای عمومی	سیاسی - انتقادی	تمرکز بر سوژه و هویت به‌جای سرزمین، رویکردی که در ایران کاملاً مغفول است.
	ژئوپولیتیک منابع	منابع استراتژیک، نفت خلیج فارس، آب نیل، فلزات کنگو و زنجیره تأمین گندم اوکراین	ژئوپولیتیک منابع	پیوند زدن جغرافیا به بحران‌های آبی جهانی و زنجیره تأمین (رویکرد حل مسئله)
ویسکانسین	اکولوژی سیاسی	نظریه‌های اکولوژی، نفت نیجریه، مناقشات آب، جنگل‌زدایی آمازون و عدالت زیست‌محیطی	اکولوژی سیاسی	ورود به حوزه عدالت محیطی، در حالی که در ایران محیط زیست صرفاً یک متغیر کالبدی است.
	فضا و قدرت	تولید فضا (لوفور)، سرمایه‌داری شهری (هاروی)، فمینیسم فضایی و مقاومت‌های محلی	رادیکالیسم و اقتصاد سیاسی	تحلیل فضا به عنوان یک محصول اجتماعی و سیاسی، نه یک بستر طبیعی و ثابت

1. UW-Madison Geog, Syllabus 2024, pp. 3-4.

کانادا: دانشگاه تورنتو کانادا سه درس پایه در مقطع ارشد جغرافیای سیاسی دارد: جغرافیای سیاسی شامل بر سرفصل‌های دولت-ملت مدرن، مرزهای نمادین، حکمرانی شهری و کارگاه GIS برای تحلیل انتخاباتی. درس ژئوپولیتیک و امنیت که سرفصل‌های نظریه کپنهاگ، امنیت آب/انرژی و تحلیل مهاجرت مرز کانادا-آمریکا و عدالت اجتماعی شهری، نئولیبرالیسم شهری، اصالت‌بخشی، نژاد و فضای شهری را در بردارد^۱. دانشگاه بریتیش کلمبیا کانادا یک درس پایه ارائه می‌دهد که عنوان آن قدرت، فضا و مقاومت است و سرفصل‌های آن نظریه فضای عمومی (لوفور)، جنبش وال‌استریت، مقاومت‌های بومیان کانادا و طراحی کمپین ضد اصالت‌بخشی ونکوور^۲ هستند.

جدول ۳ تحلیل محتوایی دروس پایه در دانشگاه‌های منتخب کانادا

دانشگاه	دروس پایه	سرفصل‌های کلیدی ۲۰۲۴-۲۰۲۵	شاخص رویکردی-نظری	مقایسه با ایران
تورنتو	جغرافیای سیاسی	دولت-ملت مدرن، مرزهای نمادین، حکمرانی شهری و کارگاه GIS برای تحلیل انتخاباتی.	کـاربردی - اثبات‌گرایی نوین	پیوند تکنولوژی (GIS) با تحلیل سیاسی؛ خروج از آموزش تئوریک محض.
	عدالت اجتماعی شهری	نئولیبرالیسم شهری، اصالت‌بخشی (Gentrification)، نژاد و فضای شهری.	مطالعات انتقادی شهری	تمرکز بر حق نسبت به شهر؛ موضوعی کـه در جغرافیای سیاسی ایران مغفول مانده است.
بریتیش کلمبیا	قدرت، فضا و مقاومت	نظریه فضای عمومی (لوفور)، جنبش وال‌استریت، مقاومت بومیان کانادا و طراحی کمپین ضد اصالت‌بخشی ونکوور.	رویکرد مقاومت (Resistance Studies)	تغییر واحد تحلیل از «دولت» به «جنبش‌های اجتماعی» و «کنشگری محلی».

1. UofT Geography, Syllabus 2024, pp.4-6.

2. UBC Geography, Syllabus, 2024, p. 5-7

جدول (۳) به بررسی سرفصل‌ها و رویکردهای آموزشی در دانشگاه‌های منتخب کانادا می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه مفاهیم جغرافیای سیاسی با تأکید بر رویکردهای انتقادی و تنوع فضایی در این نظام آموزشی تدریس می‌شود.

تحلیل محتوایی سرفصل‌های دانشگاه‌های تورنتو و بریتیش کلمبیا (جدول ۳) نشان‌دهنده یک تفاوت بنیادین در ماهیت مسئله‌مندی آموزش جغرافیای سیاسی است. نکته حائز اهمیت در سرفصل‌های دانشگاه بریتیش کلمبیا، تبدیل یک بحران واقعی زیست‌محیطی و اجتماعی یعنی اصالت‌بخشی در شهر ونکوور به یک سرفصل آموزشی و طراحی کمپین‌های ضد اصالت‌بخشی است. این رویکرد که تحت عنوان پراکسیس یا پیوند نظر و عمل شناخته می‌شود، نشان می‌دهد که در نظام آموزشی کانادا، جغرافیای سیاسی‌بازاری برای کنشگری مدنی و حل بحران‌های فضایی است. در مقابل، در نظام آموزشی ایران، پدیده‌هایی مانند حاشیه‌نشینی یا تغییرات کالبدی شهرها صرفاً به عنوان عوارض جغرافیایی توصیف می‌شوند و دانشجو هیچ ابزاری برای تحلیل انتقادی یا ارائه راهکار عملیاتی مانند طراحی کمپین یا استفاده از GIS برای عدالت اجتماعی دریافت نمی‌کند. در واقع، در حالی که ایران بر بقا و قدرت دولت متمرکز است، دانشگاه‌های کانادا بر حق نسبت به شهر و مقاومت‌های محلی تأکید می‌ورزد.

انگلیس: دانشگاه آکسفورد انگلیس دو درس پایه برای جغرافیای سیاسی ارائه می‌کند: دولت و قلمرو که مشتمل بر سرفصل‌های نظریه اشمیت، حاکمیت در جهانی سازی، فدرالیسم، قلمروهای دیجیتال (متاورس) و تحلیل برگزیت است. درس دیگر نیز ژئوپولیتیک محیط زیست است که سرفصل‌های آن اکولوژی سیاسی، آب‌های بین‌المللی، انرژی سبز و تحلیل سیاست‌های کربن خنثی اتحادیه اروپا^۱ است. کینگز کالج لندن انگلیس هم یک درس پایه دارد که ژئوپولیتیک انتقادی با محوریت سرفصل‌های نظریه‌های کلاسیک (مکیندر)، زیست‌سیاست (فوکو)، ژئوپولیتیک رسانه‌ها (بی‌بی‌سی و اسکای نیوز)، امنیت مرزی پسابرگزیت و کارگاه تحلیل بحران اوکراین است.^۲ مدرسه مطالعات اقتصادی لندن^۳ هم درس سیاست‌های مسکن و شهرنشینی را ارائه می‌کند. این درس به واکاوی انتقادی نیروهای اقتصادی و سیاسی شکل‌دهنده به بازارهای مسکن و توسعه‌های شهری می‌پردازد. با تمرکز بر

1. Oxford Geography, Handbook 2024, pp. 5-7.

2. KCL Handbook 2024, p. 12.

3. London School of Economics. (2023). GY423 political geography & geopolitics: Course guide. LSE.

تعامل پیچیده میان سرمایه جهانی، مقررات دولتی و عدالت اجتماعی، این سرفصل، نابرابری‌های فضایی را در کلان‌شهرها از منظر اقتصاد سیاسی تحلیل می‌کند.

جدول (۴)، بر تحلیل محتوای برنامه‌های درسی دانشگاه‌های برجسته بریتانیا (مانند آکسفورد، کینگز کالج و LSE) تمرکز دارد. این بخش بازتاب‌دهنده رویکرد عمیق این نهادهای آکادمیک به مطالعات انتقادی قدرت، ژئوپلیتیک و سیاست‌های جهانی است.

جدول ۴ تحلیل محتوایی دروس پایه در دانشگاه‌های انگلیس

دانشگاه	درس پایه	سرفصل‌های کلیدی ۲۰۲۴	شاخص رویکردی - نظری	مقایسه با ایران
آکسفورد	فضا، سیاست و قدرت	جغرافیای پسااستعماری، سیاست بدن (Body Politics)، سیاست‌های فضا، مقاومت و کنشگری فضایی	پسااستعمارگرایی و ژئوپلیتیک انتقادی	در ایران فضا صلب و فیزیکی است. در آکسفورد فضا برساخته‌ای سیاسی و محصور است. تضادهای قدرت است.
کالج مطالعات اقتصادی لندن (LSE)	سیاست‌های مسکن و فرآیند شهرنشینی	ژئوپلیتیک مسکن، حاکمیت شهری، اقتصاد سیاسی فضا، عدالت اجتماعی در شهر، سیاست‌های بازتوزیع	نهادگرایی و اقتصاد سیاسی	در ایران بر مرزهای بیرونی تأکید می‌شود و بر سیاست‌های سرزمینی داخلی و چالش‌های زیست دانشجویی.
کینگز کالج	ژئوپلیتیک انتقادی	نظریه‌های مкінدر، زیست‌سیاست (فوکو)، رسانه‌های خبری (BBC)، امنیت سایبرگزیت، تحلیل بحران اوکراین	ترکیب رویکرد کلاسیک و انتقادی	پویایی سرفصل در و ورود به بحران‌های ۲۰۲۴؛ در حالی که سرفصل ایران همچنان درگیر کلیات تاریخی است.

بررسی دقیق سرفصل‌های سه قطب علمی بریتانیا (جدول ۴) نشان‌دهنده یک تکثرگرایی روش‌شناختی است. دانشگاه آکسفورد با تمرکز بر مفاهیمی چون سیاست بدن و پسااستعمارگرایی، جغرافیای سیاسی را از سطح کلان دولت به سطح خرد فردی و هویتی کشانده است. در مقابل، LSE با پیوند دادن جغرافیا به اقتصاد سیاسی و مسکن، کاربرد عملی این رشته را در مدیریت شهری و عدالت فضایی نشان می‌دهد. نهایتاً، کینگز کالج لندن با تلفیق سنت (مکیندر) و مدرنیته (فوکو و رسانه)، مدلی از آموزش زنده را ارائه می‌دهد که دانشجویان را مستقیماً با تحلیل بحران‌های جاری جهان (مانند جنگ اوکراین) درگیر می‌کند. این درحالی است که در برنامه‌ریزی متمرکز ایران، مرزهای میان دروس سنتی ژئوپولیتیک و مسائل روز جهان همچنان نفوذناپذیر است.

فرانسه: مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس فرانسه یک درس پایه دارد که ژئوپولیتیک معاصر است و نظریه‌های پسااستعماری، ژئوپولیتیک انرژی اروپا، امنیت سایبری و تحلیل سیاست‌های آفریقای فرانسه‌زبان را شامل می‌شود.^۱ دانشگاه سوربن فرانسه دو درس پایه دارد؛ نخست درس ژئواکونومی مناقشات است که سرفصل‌های آن نظریه‌های منابع، نفت خلیج فارس، آب خاورمیانه و تحلیل تحریم‌های گاز روسیه هستند و دیگر درس ژئوپولیتیک انتقادی که سرفصل‌های آن عبارتند از مفاهیم فوکو، پسااستعمار، نظارت دیجیتال و تحلیل گفتمان شورش‌های حومه پاریس.^۲

جدول (۵) به واکاوی سرفصل‌های آموزشی در دانشگاه‌های فرانسه اختصاص دارد. در این جدول، تلفیق سنت‌های کلاسیک جغرافیای سیاسی با تحلیل‌های مدرن از مناسبات فضا و سیاست به تصویر کشیده شده است.

1. Sciences Po, Academic Guide 2024, p. 15.

2. Sorbonne, Plan Cours 2024, pp. 6-8.

جدول ۵ تحلیل محتوایی دروس پایه دانشگاه‌های فرانسه

دانشگاه	درس پایه	سرفصل‌های کلیدی	رویکرد	تفاوت با ایران
موسسه مطالعات سیاسی	ژئوپلیتیک معاصر	نظریه‌های پسااستعماری، ژئوپلیتیک انرژی اروپا، امنیت سایبری، تحلیل سیاست‌های آفریقای فرانسه‌زبان	پراگماتیسم سیاسی - امنیت نوین	تمرکز بر قدرت نرم و نفوذ زبانی - فرهنگی، درحالی‌که در ایران جغرافیای سیاسی‌همنوز درگیر قدرت سخت و مرزهای فیزیکی است.
سوربن	ژئوپلیتیک انتقادی	مفاهیم فوکو، پسااستعمار، نظارت دیجیتال و تحلیل گفتمان شورش‌های حومه پاریس	تحلیل گفتمان و قدرت دانش	انتقال از جغرافیای «مکان‌محور» به گفتمان‌محور؛ تحلیل فضای شهری به عنوان میدان جنگ هویت‌ها (برخلاف رویکرد کلاسیک ایران).
	ژئواکونومی مناقشات	نظریه‌های منابع، نفت خلیج فارس، آب خاورمیانه و تحلیل تحریم‌های گاز روسیه	اقتصاد سیاسی فضا	نگاه به منابع به مثابه ابزار فشار ژئوپولیتیک، تحلیل درگیری‌ها از دریچه وابستگی‌های انرژی (برخلاف رویکرد توصیفی ایران).

آلمان: دانشگاه هومبولت برلین آلمان دو درس پایه دارد؛ جغرافیای سیاسی اروپا با سرفصل‌های نظریه‌های یکپارچگی اروپا، مرزهای شنگن، بحران مهاجرت مدیترانه و تحلیل تأثیر جنگ اوکراین بر امنیت گاز اروپا و درس دیگر که ژئوپولیتیک منابع است و وابستگی منابع، آب دانوب، نفت قطب شمال و لیتیوم بولیوی سرفصل‌های آن هستند.^۱ دانشگاه گوتة فرانکفورت نیز درس پایه جغرافیای سیاسی‌شهری را معرفی کرده‌است با این سرفصل‌ها تولید فضا (لوفور)، سرمایه‌داری شهری (هاروی)، اصالت بخشی فرانکفورت، مقاومت‌های مهاجران و کارگاه نقشه‌برداری تنش‌های فضایی.^۲

1. HU Berlin, Modulhandbuch 2024, pp. 8-9.

2. Goethe Uni, Modulbeschreibung 2024, p. 8.

جدول ۶ تحلیل محتوایی دروس پایه جغرافیای سیاسی در دانشگاه‌های مطرح آلمان را ارائه می‌دهد. این جدول نشان‌گر توجه ویژه نظام آموزشی آلمان به ارتباط وثیق میان فضا، جامعه و ساختارهای قدرت است.

جدول ۶ تحلیل محتوایی دروس پایه در دانشگاه‌های آلمان

دانشگاه	درس پایه	سرفصل‌های کلیدی	رویکرد نظری	تفاوت با ایران
گوتته	جغرافیای سیاسی شهری	تولید فضا (لوفور)، سرمایه‌داری شهری (هاروی)، اصالت‌بخشی فرانکفورت، مقاومت مهاجران، کارگاه نقشه‌برداری تنش.	انتقادی - شهری	پیوند فلسفه سیاسی (لوفور) با تکنیک (نقشه‌برداری تنش) و در ایران جغرافیای شهری و سیاسی دو حوزه کاملاً جدا از هم تدریس می‌شوند.
آزاد برلین	جغرافیای صلح	نظریه‌های خشونت ساختاری، جغرافیای صلح، مرزهای حفاظتی (Fencing)، سیاست‌های مهاجرت اروپا.	صلح	تمرکز بر مدیریت تضاد به جای تکنیک‌های جنگی؛ رویکردی که در سرفصل‌های امنیتی ایران غایب است.
مونخ	اکولوژی سیاسی	حکمرانی منابع جهانی، تضادهای زیست‌محیطی، عدالت اقلیمی، ژئوپلیتیک انرژی‌های سبز.	اکولوژی سیاسی	نگاه انتقادی به منابع؛ در ایران منابع صرفاً ابزار قدرت دولت دیده می‌شوند، نه بستری برای عدالت اقلیمی

یافته‌های مربوط به دانشگاه گوتته فرانکفورت (جدول ۶) نشان‌دهنده پویایی آموزش جغرافیای سیاسی در مسائل زیست‌جهان شهری است. در حالی که در سرفصل‌های مقطع ارشد در ایران، مفاهیمی چون تولید فضا یا حق نسبت به شهر در حاشیه قرار دارند، در دانشگاه فرانکفورت، این مفاهیم محور اصلی تحلیل هستند. نکته بسیار مهم، برگزاری

کارگاه نقشه برداری تنش های فضایی است. این یعنی آموزش از حالت انتزاعی خارج شده و دانشجو می آموزد چگونه تضادهای سیاسی (مانند مقاومت مهاجران یا اثرات سرمایه داری بر شهر) را روی نقشه پیاده سازی و تحلیل کند. این روش شناسی کنش گرا همان حلقه مفقوده ای است که در آموزش های کلاسیک و گزارش گونه دانشگاه های ایران دیده نمی شود.

تجزیه و تحلیل یافته ها

برای پاسخ به پرسش های پژوهش و بر اساس بررسی مستند سرفصل های دانشگاه های امریکا، کانادا، بریتانیا، آلمان و فرانسه، یافته ها در قالب جدول (۷) در مقایسه کلان با هم تدوین شده اند.

جدول ۷ مقایسه تطبیقی مؤلفه های بنیادین آموزش جغرافیای سیاسی در ایران با سایر کشورهای دنیا

مؤلفه مقایسه	رویکرد متمرکز / سنتی در ایران	رویکرد پویا / انتقادی در دیگر کشورها	شکاف موجود
واحد تحلیل اصلی	دولت-ملت و مرزهای رسمی	فضا، بدن، شهر، جریان های دیجیتال و اکولوژی، اطلاعات، هوش مصنوعی	از سرزمین گرایی غیر منعطف به فضای سیال
پارادایم غالب	اثبات گرایی و ژئوپولیتیک کلاسیک	ژئوپولیتیک انتقادی، پسااستعمار گرایی و فمینیسم سیاسی.	از توصیف قدرت به نقد ساختار قدرت
رویکرد روش شناسی	توصیفی-تحلیلی و کمی سنتی	عملی مثل نقشه برداری، کیفی، تحلیل گفتمان	از نظریه پردازی انتزاعی به کنشگری علمی.
پویایی سرفصل ها	ایستا (بازنگری در دوره های طولانی مدت)	بسیار پویا (تطبیق سالانه با بحران هایی مثل اوکراین / سایر)	شکاف زمانی و عدم تطبیق با مسائل روز جهان
پیوند با مسائل اجتماعی	محدود به امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی	پیوند با عدالت فضایی، تغییرات اقلیمی و حقوق شهروندی	از نگاه حاکمیتی به نگاه جامعه محور.

مقایسه نتایج بررسی سرفصل های دروس پایه جغرافیای سیاسیدانشگاه های منتخب دنیا با ایران (جدول ۷) را در سه مورد می توان برشمرد:

۱. تغییر سطح تحلیل از دولت به فضای روزمره و کنش گران خرد: سرفصل‌های ایران به شدت دولت‌محور و درگیر امنیت ملی هستند، اما دانشگاه‌های خارجی (مانند آکسفورد، LSE و گوته) مفاهیم قدرت را در سطوح خردتر بررسی می‌کنند. مباحثی چون مسکن، شهرنشینی و سرمایه‌داری نشان می‌دهد که جغرافیای سیاسی در جهان از سطح کلان (نقشه جهان و مرزها) به سطح خرد (خیابان، محله و حق بر شهر) تسری یافته‌است. این تغییر مقیاس، دقیقاً همان بستری است که به جای تربیت کارگزار امنیتی، به پرورش دانش‌آموخته فضایی انتقادی منجر می‌شود که به نابرابری‌های فضایی در محیط زندگی خود حساس است.

۲. گذار از ژئوپولیتیک کلاسیک به اکولوژی سیاسی و اقتصاد سیاسی فضا: دانشگاه‌هایی مانند ویسکانسین و مونیخ، با ارائه سرفصل‌هایی تحت عنوان اکولوژی سیاسی، نشان می‌دهند که بحران‌های معاصر مانند امنیت آب، انرژی و تغییرات اقلیمی، دیگر با رویکرد سنتی قابل تبیین نیستند. در سطح معرفت‌شناختی، این دانشگاه‌ها طبیعت و محیط زیست را نه منبع قدرت دولت (نگاه کلاسیک در ایران)، بلکه بستری برای عدالت فضایی و رقابت‌های اقتصاد سیاسی تحلیل می‌کنند.

۳. تدریس رویکردهای پسااستعماری، فمینیستی و مقاومت: تدریس مباحثی چون فمینیسم فضایی، پسااستعمار و مقاومت مهاجران (مانند دانشگاه گوته آلمان یا بریتیش کلمبیا کانادا)، نشانگر عبور از روایت‌های تک‌صدایی و رسمی است. این سرفصل‌ها در سطح روش‌شناختی و سوژه‌ای، به دانشجو ابزار می‌دهند تا ساختارهای سلسله‌مراتبی و گفتمان‌های مسلط را نقد کند. این دقیقاً نقطه مقابل رویکرد ملی‌گرایی سنتی در درس ایران است و نشان می‌دهد آموزش جهانی چگونه صدای حاشیه‌نشینان و اقلیت‌ها را وارد تحلیل‌های فضایی کرده‌است.

بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که سرفصل‌های دانشگاه‌های پیشرو جهان در سطح معرفت‌شناختی از رئالیسم و پوزیتیویسم عبور کرده و به سمت رویکردهای انتقادی حرکت کرده‌اند. این تنوع در سرفصل‌ها (از اکولوژی سیاسی تا عدالت شهری)، در سطح عملکردی فضایی را مهیا می‌کند که خروجی دانشگاه، دانش‌آموخته‌ای با دیدگاه فضایی انتقادی باشد؛ فردی که بنا بر گفته دورین مسی می‌پرسد فضا چگونه، به نفع چه کسی و با چه هزینه‌ای تولید می‌شود. بنابراین سه تفاوت عمده آموزش جغرافیای سیاسی دانشگاه‌های مورد با ایران در واحد تحلیل، در روش‌شناسی و کاربرد مشخص است.

آموزش جغرافیای سیاسی در ایران دچار نوعی درجاماندگی پارادایمیک است. جغرافیا در دیگر دانشگاه‌های جهان مانند سوربن، کینگز کالج و گوته فرانکفورت، ابزاری برای تحلیل تنش‌های شهری، امنیت سایبری و عدالت اقلیمی است، در ایران همچنان بر الگوهای کلاسیک قرن بیستمی تأکید می‌شود. تفاوت اصلی در اینجاست که در نظام‌های آموزشی پیشرو، دانش آموخته می‌تواند برای بحران‌های جاری مانند تحریم‌ها یا تنش‌های فضایی شهری راهکار ارائه دهد. این نشان می‌دهد که ضرورت بازنگری در سرفصل‌های ایران یک ضرورت استراتژیک برای افزایش کارآمدی رشته در ایران است.

مطابق تحلیل محتوای کیفی با کدگذاری موضوعی، بخش زیادی از محتوای سرفصل‌ها بر متغیرهای کالبدی و فیزیکی قدرت متمرکز است. سرفصل‌های ایران دانشجو را به سمت توصیف وضعیت موجود سوق می‌دهند، اما سرفصل‌های دیگر دانشگاه‌های جهان بیشتر بر نقد و تبیین ساختارهای قدرت تمرکز دارند.

نتیجه‌گیری

بررسی منصفانه آموزش جغرافیای سیاسی در ایران مستلزم آن است که در کنار تفاوت‌های پارادایمی، توانمندی‌های موجود نیز دیده شوند. شناخت این نقاط قوت نباید از تحلیل شکاف‌های ساختاری بکاهد. مسئله اصلی نه نفی آنچه هست، بلکه پرسش از رویکردهای انتقادی، روش‌شناسی‌های کیفی نوین و پیوند میان تحلیل فضایی و عدالت اجتماعی است که در این میان تا حدود زیادی غایب است. دست کم سه رویکرد اصلی در آموزش جغرافیای سیاسی را بنا بر آن می‌توان تشخیص داد که به نوبه خود بر ساختار آموزش جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک تأثیر گذاشته است:

۱. رویکرد توصیفی - منطقه‌ای که ریشه در سنت کلاسیک جغرافیای ناحیه‌ای دارد و تمرکز آن بر توصیف سازمان فضایی کشور، تقسیمات کشوری، منابع و ویژگی‌های منطقه‌ای است. خروجی این رویکرد، برنامه‌ریز فضایی از نوع تکنیکی - اداری است.
۲. رویکرد ژئوپولیتیکی - قدرت محور با محوریت آثار نسل اول دانش‌آموختگان، رشته جغرافیای سیاسی را به مثابه دانشی برای شناخت تهدیدات، فرصت‌ها، عمق راهبردی و امنیت ملی تعریف می‌کند (حافظ نیا، ۱۳۹۹). خروجی این رویکرد، تکنوکرات امنیتی است.

۳. رویکرد فضا-جامعه محور انتقادی که هنوز در ایران در حاشیه است و بیشتر در آثار مترجمان و پژوهشگرانی دیده می‌شود که آثار هاروی، مسی، سوجا و دیگران را وارد ایران کرده‌اند؛ مثلاً ترجمه‌های مربوط به عدالت فضایی، شهر حق نسبت به شهر و غیره، رویکرد دورین مسی بر این استوار است که فضا محصول روابط اجتماعی است و چون روابط اجتماعی قابل تغییرند، فضا هم می‌تواند تغییر کند (مسی، ۲۰۰۵: ۱۵). اما دانش آموخته‌ای که با سرفصل‌های کنونی عمدتاً کلاسیک و رئالیستی آشنا می‌شود، فضا را متصلب و تغییرناپذیر و جغرافیا را جبر می‌بیند. در نتیجه، توانایی اندیشیدن به یک فضای جایگزین مثل یک شهر عادلانه، یک منطقه بدون تنش را از دست می‌دهد و تنها به توجیه وضع موجود بر اساس ضرورت‌های ژئوپولیتیکی می‌پردازد.

سوژه کنش‌گر با این اوصاف که بر ابزارهای تحلیل قدرت، نقشه‌کشی راهبردی و مدیریت مرز مسلط است عمدتاً تکنوکرات تربیت می‌شود. بنابراین دانش‌آموختگان جغرافیای سیاسی در تحلیل تکنیکی تهدیدات توانمندند، اما در مواجهه با بحران‌های ناشی از نابرابری و بی‌عدالتی فضایی دچار لکنت نظری هستند. پیامدهای این پارادایم آموزشی از سه منظر تشریح می‌شود:

- پیامد معرفت‌شناختی: فروکاست جغرافیا از علم اجتماعی به دانش راهبردی جغرافیای سیاسی، در نظام آموزش عالی ایران، عمدتاً از زاویه دید رئالیسم و با اتکا به سنت جغرافیای قدرت تدریس می‌شود؛ سنتی که ریشه در تلقی کلاسیک لاکوئست از جغرافیا دارد: جغرافیا، دانشی است برای جنگ (لاکوئست؛ ۱۳۶۷). این نگاه، به‌جای آنکه فضا را محصول بر ساخت‌های اجتماعی، روابط قدرت چندلایه و فرآیندهای اقتصادی-فرهنگی بداند، آن را به یک متغیر ثابت و منبع استراتژیک فرو می‌کاهد. بنابراین دانش آموخته جغرافیای سیاسی جهان را از خلال دوگانه‌های تهدید و فرصت فهم می‌کند و فضا را امری ثابت و تابع منطق بقا تصور می‌کند و نسبت به پویایی‌های روابط اجتماعی، نابرابری فضایی، یا عدالت فضایی حساسیتی نشان نمی‌دهد، زیرا این موضوعات در دستگاه تحلیل قدرت محور او تعریف نشده‌اند.

- پیامد روش‌شناختی: رویکرد امنیت محور به گونه‌ای ناخودآگاه موجب تقلیل روش‌شناسی آموزش جغرافیا می‌شود. دروس و منابع موجود، عموماً بر تحلیل راهبردی مرزها، الگوهای رقابت قدرت‌ها، مکان‌یابی کارکردهای امنیتی، تحلیل سناریوهای تهدید و مدل‌های ژئوپولیتیک پیشینی تمرکز دارند. در چنین بستری، دانشجو با روش‌های تبیینی

مانند پدیدارشناسی فضا، دیالکتیک فضایی، رویکرد عدالت محور، اقتصاد سیاسی فضا، یا روش های مشارکتی زیست فضا تقریباً مواجهه نمی شود. نتیجه آن است که خروجی این نظام آموزشی به جای یک تحلیلگر اجتماعی چندبعدی، بیشتر به کارشناس تحلیل تهدید تبدیل می شود.

- پیامد عملکردی: تولید تکنوکرات امنیتی در سطح عملکردی، پیامدهای این رویکرد را می توان در نوع سوژه ای که نظام آموزشی تولید می کند، مشاهده کرد. دانش آموخته واجد ویژگی هایی می شود که او را در موقعیت یک کارگزار نظام قدرت قرار می دهد و مسائل فضایی از کم آبی تا مهاجرت، از توسعه شهری تا تغییر اقلیم، در ذهن چنین فردی نخست از زاویه تأثیر بر ثبات و پیامدهای امنیتی فهم می شود و از منظر حقوق شهروندی یا عدالت اجتماعی بررسی و تحلیل نمی شود. سوژه قادر است مدل جابه جایی تهدیدات را تحلیل کند، اما برای فهم محرومیت فضایی، تبعیض مکانی یا انباشت سرمایه در فضا ابزار نظری کافی ندارد. دانش جغرافیای سیاسی از دانشی برای فهم و تغییر جامعه به دانشی برای مدیریت و کنترل فضا تبدیل می شود.

چون آموزش فاقد مولفه های انتقادی و اخلاقی است، دانش آموخته نمی تواند آینده های ممکن را تصور کند. او فضا را می پذیرد، نه آنکه آن را مسئله مند کند. به بیان دیگر، خروجی ساختار درسی آموزش جغرافیای سیاسی در ایران، کارگزار حافظ نظم فضایی است. از ترکیب سه سطح معرفت شناختی، روش شناختی و عملکردی می توان نتیجه گرفت که پارادایم مسلط آموزش جغرافیای سیاسی در ایران در حال بازتولید سوژه ای امنیت گرا است که دانش جغرافیا را چارچوبی برای حفظ نظم موجود تلقی می کند. در نتیجه، شکاف میان وضعیت موجود و وضعیت مطلوب چنان که مدل اسپریگنز تأکید می کند، در نظام آموزشی نه تنها شناسایی نمی شود، بلکه به دلیل محدودیت های نظری و روش شناختی قابل صورت بندی نیست. چنین نظامی دانشجویانی تربیت می کند که بنا بر نظر اپل، بیشتر در موقعیت بازتولید کنندگان گفتمان رسمی حاکم بر فضا قرار دارند.

بازنگری در رشته جغرافیای سیاسی در ایران نباید صرفاً به تغییر عناوین محدود شود تا دانش آموختگان این رشته قادر به تحلیل پیچیدگی های ژئوپولیتیکی در عصر جهانی شدن باشند. طرح ضرورت بازنگری در سرفصل های آموزش جغرافیای سیاسی بدون توجه به موانع ساختاری آن تحلیلی ناقص خواهد بود. تغییر پارادایمی در آموزش عالی ایران با چهار دسته مانع روبروست:

الف) موانع نهادی-اداری:

برنامه‌ریزی درسی در ایران از طریق شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم متمرکز می‌شود. چرخه بازنگری برنامه‌های درسی معمولاً ده تا پانزده سال طول می‌کشد و آخرین بازنگری در سال ۱۳۹۸ انجام شده‌است. این ساختار متمرکز، انعطاف‌پذیری دانشگاه‌ها را در به‌روزرسانی محتوا محدود می‌کند و نوآوری فردی اساتید را به حاشیه می‌راند.

ب) موانع منابع انسانی:

آشنایی با ژئوپولیتیک انتقادی، اکولوژی سیاسی و روش‌های کیفی نوین، مستلزم آموزش تخصصی است که اعضای هیات علمی این رشته در ایران باید آن را کسب کنند. چرا که خود در همین پارادایم سنتی تحصیل کرده‌اند. این چرخه بازتولید پارادایمی یکی از پایدارترین موانع تغییر است. تغییر واقعی مستلزم سرمایه‌گذاری در فرصت‌های مطالعاتی موثر خارج از کشور، دسترسی به منابع به‌روز و برگزاری کارگاه‌های روش‌شناختی است.

ج) موانع دسترسی به منابع:

تحریم‌های نشر بین‌المللی و هزینه بالای اشتراک پایگاه‌های داده علمی (مانند Web of Science، Scopus و ناشران تخصصی مانند Francis & Taylor و Wiley) دسترسی اساتید و دانشجویان ایرانی به آخرین تحولات نظری رشته را به‌طور جدی محدود می‌کند.

د) موانع سیاسی-گفتمانی:

برخی از مفاهیم محوری ژئوپولیتیک انتقادی مانند نقد گفتمان‌های ملی‌گرایانه، تحلیل انتقادی مرزها، یا رویکردهای پسااستعماری به هویت فضایی در فضای آموزش عالی ایران با حساسیت‌های سیاسی همراه هستند. با همه این اوصاف، تداوم پارادایم سنتی در آموزش جغرافیای سیاسی ایران را نمی‌توان صرفاً به انتخاب‌های فکری اساتید فروکاست. عوامل ساختاری متعددی در این تداوم نقش دارند. ارتباط تاریخی رشته با نهادهای امنیتی و دفاعی، تقاضا برای نوع خاصی از دانش آموخته را ایجاد کرده‌است. این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت هرچند نباید به‌عنوان توجیهی برای حفظ وضع موجود به کار رود.

با وجود این موانع، برای تغییر تدریجی، سه مسیر واقع‌بینانه وجود دارد: نخست، بازنگری در سرفصل دروس موجود بدون تغییر عنوان مثلاً گنجانیدن متون انتقادی در دروس بدون نیاز به تصویب درس جدید؛ دوم، استفاده از ظرفیت دروس اختیاری برای معرفی رویکردهای نوین که نیاز به تصویب متمرکز کمتری دارد؛ سوم، همکاری بین‌المللی از طریق برنامه‌های مشترک پژوهشی که می‌تواند کانالی برای انتقال رویکردهای نوین باشد.

منابع فارسی

- اسپریگنز، توماس. (۱۴۰۱)، فهم نظریه‌های سیاسی، (فرهنگ رجایی، مترجم). انتشارات آگاه.
- افراخته، حسن و همکاران. (۱۳۹۵)، آسیب‌شناسی کیفیت آموزش جغرافیا در آموزش عالی ایران. فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، ۲۲ (۳)، ۱-۲۴.
- جونز، م.، جونز، ر.، و وودز، م. (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی. (ز. پیشگاهی فرد، مترجم). تهران: نشر دانشگاه تهران.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۸۹)، سیر تحول جغرافیای سیاسی ژئوپولیتیک در ایران. فصلنامه ژئوپولیتیک، ۱ (۱)، ۱-۲۳.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۹)، اصول و مفاهیم جغرافیای سیاسی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- شورای عالی برنامه‌ریزی آموزشی. (۱۳۹۷). برنامه درسی دوره کارشناسی ارشد رشته جغرافیای سیاسی. تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- عزتی، عزت‌الله. (۱۳۸۷)، جغرافیای سیاسی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- کاویانی‌راد، مراد. (۱۳۹۰)، فلسفه جغرافیای سیاسی. انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لاکونست، ایو. (۱۳۶۷)، جغرافیا نخست در خدمت جنگ (ترجمه اطلاعات نشر) آستان قدس رضوی.

منابع لاتین

- Agnew, J. (2023). *The new global geopolitical order*. Cambridge University Press.
- Apple, M. W. (2004). *Ideology and curriculum* (3rd ed.). Routledge.
- Apple, M. W. (2014). *Official Knowledge: Democratic Education in a Conservative Age* (3rd ed.). New York: Routledge.
- Benwell, M., & Hopkins, P. (2019). Implementing critical pedagogy in political geography teaching. *Geography Compass*, 13(7), e12449.
- Flint, C. (2021). Teaching geopolitics: Reflections on pedagogy, nationalism, and global citizenship. *Geopolitics*, 26(4), 1100–1121.
- Flint, C. (2022). *Introduction to geopolitics* (4th ed.). Routledge.
- Hammond, J. (2019). Critical geopolitics in the classroom: Pedagogical approaches to contemporary world politics. *Journal of Geography in Higher Education*, 43(4), 515–532.
- Kearns, G. (2018). The political geography curriculum in universities: Past, present, and future directions. *Progress in Human Geography*, 42(6), 887–904.
- Massey, D. (2005). *For space*. SAGE Publications.
- Megoran, N., & Mason, C. (2020). Teaching political geography in a time of crisis. *Political Geography*, 82, 102239.
- Müller, M. (2023). *Critical geopolitics: Theory and practice*. Routledge.
- O'Tuathail, G. (2024). Geopolitical transformations in the 21st century. *Progress in Human Geography*, 48(1), 1–18.
- Painter, J., & Jeffrey, A. (2009). *Political geography: An introduction to space and power*. Sage.